

مجله‌ی مطالعات ادبیات کودک دانشگاه شیراز، مقاله‌ی علمی-پژوهشی  
سال دوازدهم، شماره‌ی اول، بهار و تابستان ۱۴۰۰ (پیاپی ۲۳)، صص ۱۹۳-۲۱۴  
DOI: 10.22099/jcls.2020.34071.1711

## بررسی شگردهای دگرریختی با خوانشی اسطوره‌ای در *رمانِ مرد سبز* شش هزارساله

ملیحه مصلح\*  
زهرا ریاحی زمین\*\*

### چکیده

دنیای پرنگار و پُرآن اسطوره‌ها و شگردهای بازپرداخت آن‌ها می‌تواند دست‌مایه‌ی رنگینی برای ادبیات کودک و نوجوان باشد. این مقاله برآن است تا به روش توصیفی از نوع تحلیل محتوای کیفی با خوانشی اسطوره‌ای، شگردهای دگرریختی را در *رمانِ مرد سبز شش هزارساله* واکاوی کند. کلهر با دگرریختی اسطوره، زیرساخت و روساخت روایی اثرش را به تخیل امروزی نوجوان پیوند زده است. او بیشتر به حماسه‌ی گیلگمش و در پیوند با آن، به اسطوره‌ی تموز و ایشتر نظر داشته است. این نویسنده با آفرینش شخصیتی انسان‌گیا و با یاری دگرریختی از چند شخصیت اسطوره‌ای، لذت بازخوانی بسیاری از خویش‌کاری‌ها و سازه‌های اسطوره‌ای چون جاودانگی، جاودان‌گریزی، فره‌مندی، نیای فرهنگی قوم (خرد جمعی بشر)، انسان کامل (ماندالا)، انسان نوعی، گیاه‌تباری و تقدس گیاه، دوگونی، برکت‌بخشی، باروری (غول رباینده‌ی آب، رمز جاودانگی با گیاه، گاو ورزا) و... را در مکان و زمانی اسطوره‌ای به مخاطب خویش ارزانی داشته است.

واژه‌های کلیدی: اسطوره، دگرریختی، رمان، فریبا کلهر، مرد سبز شش هزارساله.

---

\* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی (گرایش ادبیات حماسی) دانشگاه شیراز، malihemosle@yahoo.com

\*\* دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز riahizamin@gmail.com (نویسنده‌ی مسئول)

### ۱. مقدمه و بیان ضرورت

اسطوره یکی از زیرساخت‌های فرهنگی، اجتماعی و باوری یک قوم است که به‌گونه‌ای رمزآلود و پرکشش هستی را می‌کاود و هویت آن قوم را رقم می‌زند. «اساطیر هر قوم درباره‌ی خلق هستی، خدایان، انسان و خویش‌کاری انسان و سرانجام انسان و هستی سخن می‌گوید. اساطیر، جهان‌بینی هر قوم و توجیه‌کننده‌ی ساختارهای اجتماعی، آیین‌ها و الگوهای رفتاری و اخلاقی هر جامعه‌ی ابتدایی است. اسطوره روایت نمونه و مثال ازلی است؛ انسان نخستین، با تکرار این نمونه‌ی ازلی و مقدس و با تقلید کردارهای خدایان اسطوره‌ای یا حتی برشمردن کردارهای ایشان در سرودهای آیینی، باور می‌کرد که با زمان ازلی مقدس پیوند یافته و از پلیدی و نقصان زمان و عصر خویش رها گشته است» (بهار، ۱۳۷۶: ۷۵-۷۶). از این رو می‌توان گفت، اسطوره‌ها و تفسیرهای هر قوم از هستی، باور آن قوم و هویت آن را بازنمایی می‌کند. این ویژگی، نزدیکی و پیوند اسطوره و نوجوان را که در سن هویت‌یابی است، نشان می‌دهد.

به نظر می‌رسد، نوجوان امروز، بیش از هر زمان دیگری نیازمند دست‌آویزی محکم و ریشه‌دار مانند حماسه و اسطوره‌های بومی است. زندگی پرشتاب معاصر، بیش از هر زمان دیگر، در آستانه‌ی جهان پر آشوب رسانه‌ها قرار گرفته است. رسانه‌ها و دنیای مجازی، مرزها را در هم شکسته‌اند و با پیدایش دهکده‌ی جهانی، بیش‌ازپیش، نوجوان را در برابر سازه‌های هویتی و بینشی گوناگون قرار داده‌اند. این جاذبه‌های تصویری سحرآمیز، می‌تواند نوجوان را دچار بحران هویت کرده و با از هم گسیختگی معنا، درون ناآرامش را درگیر تنش‌ها و دودلی‌های بیش‌تری کند. بنابراین، شناساندن اسطوره‌های کهن و ریشه‌دار ایرانی که سالیان سال به دغدغه‌ها و دل‌مشغولی‌های نوجوانان این مرز و بوم پاسخ داده، بسیار ضروری است. روشن است که این مهم باید به‌وسیله‌ی آفرینش‌گران زبردست و آگاه با حماسه و اسطوره‌های ایرانی و ریزه‌کاری‌های ساختاری و معنایی آن انجام پذیرد و با یاری منتقدان تراش بخورد.

رویین‌تنی، نامیرایی، عمرهای جاودان، رفتن به دنیای زیرین، سفر به آسمان، گفتگو با ایزدان، موجودات شگفت و... خواسته‌های ازدست‌رفته یا دست‌نیافتنی انسان‌ها بوده

و هستند. یکی از مهم‌ترین شگردهای اسطوره برای دستیابی به این آرزوها، دگرریختی (پیکرگردانی) است.

دگرریختی، یکی از دست‌مایه‌های رنگین و پرنگار آثار کودک و نوجوان است. خویش‌کاری‌های شگفت‌انگیز و فرابشری؛ داشتن دست، سر و اندام‌های غیرعادی و اضافی؛ سخن‌گفتن مرغان، گیاهان و جانوران؛ به‌پروازدرآمدن انسان‌ها؛ سفرهای هیجان‌انگیز و شگفت در زمین، از زمین به آسمان و برعکس؛ دگرگونی ناگهانی از انسان به گیاه، از گیاه یا جماد به انسان؛ رویین‌تنی و هزاران هنجارگریزی دیگر، از جمله شگردهای دگرریختی اسطوره‌ای ایران و جهان است که در ادبیات کودک و نوجوان به فراوانی یافت می‌شود. بررسی این شگردها می‌تواند به دست‌اندرکاران ادبیات کودک و نوجوان در آفرینش آثاری ژرف‌تر و پرورده‌تر یاری کند. همچنین، می‌تواند آرزومندی‌ها، خواسته‌ها، بلندپروازی‌های آدمیان و شگردهای دستیابی به آن را در فراخنای روان آدمیان نشان دهد. بررسی پژوهش‌ها نشان می‌دهد با همه‌ی این برانگیزندگی‌ها، تاکنون در ادبیات کودک و نوجوان، پژوهش‌های موشکافانه‌ای بر اسطوره‌های ناب و شگردهای آن انجام نشده است. در ادبیات کودک و نوجوان، این بررسی‌ها، بدون تحلیل‌های بایسته و با تأکید بر نظریه‌های یونگ و همکارانش درباره‌ی ناخودآگاه جمعی، کهن‌الگوها و نمادها به‌عنوان چارچوبی برای نقد اسطوره‌ای و بدون توجه به حماسه و اسطوره‌های ناب و اصیل ایرانی یا حتی غیرایرانی بوده است؛ به‌گونه‌ای که شاید بتوان گفت در این پژوهش‌ها کهن‌الگوها و چارچوب‌های آن، به اشتباه جای اسطوره‌شناسی را گرفته و راه را برای شناخت دنیای پران و پرمعنای اسطوره‌ها و بهره‌گرفتن از آن در دنیای کودک و نوجوان بسته است. ازاین‌رو، نگارندگان برآنند تا به واکاوی اسطوره و شگردهای دگرریختی آن در *رمان مرد سبز شش‌هزارساله*، اثر فریبا کلهر بپردازند و توانایی‌های این اثر و ارزش پرداختن به اسطوره‌ها را در آثار پژوهشی و تولیدی ادبیات کودک و نوجوان آشکار سازند و به پاسخ این پرسش‌ها برسند که اسطوره و شگرد دگرریختی آن در *رمان* یادشده چگونه

است و نویسنده با این شگرد اسطوره‌ای، خودآگاه یا ناخودآگاه، به چه توانایی‌هایی دست یافته است.

## ۲. پیشینه‌ی پژوهش

بررسی‌ها نشان می‌دهد کارنامه‌ی پژوهشی ادبیات کودک و نوجوان از وجود کتاب یا حتی مقاله‌ای که به‌طور تخصصی به بررسی حماسه و اسطوره‌های ناب ایرانی و دگرریختی‌های آن پرداخته باشد، خالی است. همان‌طور که گفته شد، در این میدان بزرگ پژوهشی و به‌ویژه در بررسی رمان نوجوان، بررسی کهن‌الگوها و نمادها جای بررسی اسطوره‌های ناب را گرفته است. همچنین، در این بررسی‌ها، نمونه‌ها تکراری و بیشتر شامل رمان‌های آرمان آرین، به‌ویژه *پارسیان و من* است. مصطفوی‌کاشانی (۱۳۸۴) در مقاله‌ای کوتاه، شخصیت‌ها و بن‌مایه‌های اسطوره‌ای *راز کوه پرنده*، جلد دوم سه‌گانه‌ی *پارسیان و من* را بررسی کرده و با سنجش آن با اصل این روایت‌ها در شاهنامه، شباهت‌ها و تفاوت‌های آن‌ها را برشمرده است. اندکی بعد، تجلی (۱۳۸۵) پژوهش کوتاه و فشرده‌ای را درباره‌ی برخی از درون‌مایه‌های اساطیری و تاریخی *کاخ اژدها*، جلد نخست سه‌گانه‌ی *پارسیان و من*، نگاشته است. توجه او بیشتر به شگردهای داستان‌پردازی است. جعفری‌قنواتی (۱۳۸۶) نیز به جلد دوم سه‌گانه‌ی *پارسیان و من* پرداخته است. او در این اثر، نه‌تنها از حماسه و اسطوره، بلکه از فضا، پرداخت و روایت هم سخن گفته است. با همان رویکرد، دوستخواه (۱۳۸۷) نیز *پارسیان و من* را کاویده است. او بر آن است آرین در روی‌آوردن به اسطوره و حماسه‌ی ایران، درون‌مایه‌ها را رونویسی نکرده؛ بلکه بن‌مایه‌ها را گرفته و به تناسب ساختار، با سامانی نو، در نوشتارش چیده است. طارمی (۱۳۹۱) با یاری نظریه‌ی «لوی استروس» و «رولان بارت»، به بررسی عناصر اسطوره‌آفرین در ساختار و محتوای آثار تألیفی نوجوان در دهه‌ی هشتاد پرداخته است. او تأکید می‌کند، یکی از ابزارهای استفاده‌شده‌ی نویسندگان این دهه، آنیمیسیم و شخصیت‌بخشی است و طبیعت، نقش گسترده‌ای در آثارشان دارد. طارمی، در این بررسی به اسطوره‌های ناب ایرانی، مفاهیم یا شخصیت‌های آن توجهی ندارد. نیکویه (۱۳۹۱) کارکردهای اسطوره را در شعر کودک و نوجوان دهه‌ی هفتاد و

هشتاد بررسی کرده است. در این جستار، تحلیل و بررسی نمونه‌های پژوهش، کلی و ناکافی است. شیخ‌حسینی و پوریزدان‌پناه کرمانی (۱۳۹۸)، رمان *سلحشوران پارله‌آن* را بر اساس رویکرد اسطوره‌ای با رمان هری پاتر مقایسه کرده‌اند. در باور آن‌ها، خواسته، با یاری روایت‌های اسطوره‌ای به رمانش انسجام بخشیده است. آن‌ها در این جستار، روایت‌های اسطوره‌ای همسان میان دو رمان یادشده را بررسی کرده‌اند و به پیوند آن با حماسه و اسطوره‌های اصیل ایرانی توجه نداشته‌اند.

از سویی دیگر، با وجودی که بر آثار کلهر، پژوهش‌های چشم‌گیری انجام شده است، تنها پژوهش‌های اندکی بر رمان *مرد سبز شش‌هزارساله* صورت گرفته و در این میان هیچ‌کدام به بررسی اسطوره، به‌عنوان یکی از درون‌مایه‌های آشکار این رمان، توجه نکرده‌اند. کاندی (۱۳۷۸) بر آن است که این رمان از عنصر تخیل، به‌خوبی وام گرفته است؛ ولی در پرداخت جنبه‌های علمی درگیر اطلاعاتی غیرفعال درباره‌ی تاریخ گذشته‌ی علم، اطلاعاتی چون تاریخچه‌ی مندل، گالیلو و... است. نقد کاندی، کوتاه و شتاب‌زده است و به همه‌ی جنبه‌های رمان نپرداخته است. اسدی (۱۳۹۷) رمان یادشده را بر اساس عنصر زبان بررسی کرده است. در باور او، تمرکز کلهر، بیشتر به معرفی اصلی‌ترین شخصیت اثرش، *مرد سبز شش‌هزارساله* بوده و از عنصر زبان و رعایت اصول آن غافل شده است.

### ۳. مبانی نظری

اسطوره، تجلی دراماتیک و زیربنایی ژرف‌ترین غریزه‌های بشر درباره‌ی آگاهی نخستین خویش به جهان پیرامون است که حالت‌های گوناگونی می‌تواند به خود بگیرد؛ حالت‌هایی که تمامی عقاید و رفتارهای ویژه بدن‌ها وابسته است (رک. گورین و همکاران، ۱۳۷۰: ۱۷۳). یکی از پرکاربردترین اسطوره‌ها در آثار کودک و نوجوان، اسطوره‌ی پیکرگردانی یا دگرپختی است.

منظور از دگرپختی، تغییر شکل ظاهری و اساس هستی و هویت قانون‌مند شخص یا چیزی با استفاده از نیروی فراطبیعی است. این امر در هر دوره و زمانی «غیرعادی» به

نظر می‌رسد و فراتر از توان معمولی انسان‌ها و افراد استثنایی به شمار می‌رود. در این حالت، شخص یا شیء از صورتی به صورتی دیگر تبدیل می‌شود و پیکری تازه و نو می‌یابد. در این صورت، اگرچه همان است که پیش‌تر بوده ولی در صورت و باطن او تغییری تازه ایجاد شده که شکلی نو و کنش‌هایی ویژه‌ی خویش یافته است (رک. رستگار فسایی، ۱۳۸۳: ۴۳ و ۴۴). در باور برخی صاحب‌نظران، دگرریختی به سه گروه کلی دسته‌بندی می‌شود: دگرگونی در ریخت (شکل)<sup>۱</sup>، طلسم<sup>۲</sup> یا جادو<sup>۳</sup> و تناوری (تجسد)<sup>۴</sup>؛ هرگاه دگرریختی ارادی و با هدف فرار از گرفتاری باشد، همان دگرگونی در شکل خوانده می‌شود. هرگاه فرد دیگری جز خود فرد عامل آن باشد، طلسم یا جادو و اگر دگرریختی، با مرگ موجود زنده‌ای همراه باشد، تناوری (تجسد) می‌نامیم (Garry & El-shamy, 2005:12).

به نظر می‌رسد، جیمز کارز، تعریف کامل‌تری از اسطوره‌های ترکیبی ارائه داده است. او این اسطوره را زیرعنوان دگرگونی ریختی<sup>۵</sup> آورده و جزو آن دسته از تغییر ریخت‌های ظریفی دانسته که هر دو ریخت، هویتی نامشخص و شبیه به هم دارند. هویتی که در یک نوع، بسیار شبیه به نوع دیگر است و از آن به‌عنوان هویتی بینابینی می‌توان یاد کرد. در باور او، گروه بسیاری از این نوع هستند که به نظر می‌رسد هم‌زمان در دو قلمرو به زندگی خویش ادامه می‌دهند. هم انسان و حیوان هستند؛ نیمه‌انسانی نیمه حیوانی هستند یا هم‌زمان خدا و پدیده‌های طبیعی هستند (رک. Eliade, 1986: 227).

آدمیان با دگرریختی در جست‌وجوی چند هدف هستند: آرزوی جوانی؛ آسمانی‌شدن و رفتن به آسمان‌ها؛ آسیب‌ناپذیری و بازیافتن سلامت؛ بزرگ و کوچک و بلند و کوتاه‌شدن؛ بینایی و بازیافتن آن؛ پیدا و پنهان‌شدن؛ پیشگویی و غیب‌دانی؛ تغییر جنسیت و دوجنسی‌بودن؛ ثروتمندی و نعمت همیشگی و بی‌زوال داشتن؛ زنده‌کردن مردگان؛ راه‌یافتن به درمان‌ها؛ زیبابودن؛ سخن‌گفتن با اشیا و سخن‌شنیدن از آن‌ها؛

<sup>1</sup> shape- shifting

<sup>2</sup> Bewitchment

<sup>3</sup> Enchantment

<sup>4</sup> Reincarnation

<sup>5</sup> shape- shifting

سخن گفتن حیوانات و گفت‌وگو با آن‌ها؛ گذر از آب؛ سعادت‌مندی؛ سفر به سرزمین مردگان؛ گشودن قفل‌ها؛ یک روح در دو قالب‌بودن و آرزوی ماندن، دیرماندن و جاودانگی (رک. رستگارفسائی، ۱۳۸۳: ۷۹-۱۲۹).

کمپیل در بررسی سیر دگردیسی قهرمان، از دو مرحله‌ی کلی نام می‌برد: «مرحله‌ی اول، گذار از تجلیات بی‌واسطه‌ی آن خالقِ خلق نشده به مرحله‌ی است که شخصیت‌های سیال و بی‌زمان عصر اسطوره‌ها حضور دارند؛ مرحله‌ی دوم، گذار از این خالقان مخلوق و قدم‌گذاشتن به حیطه‌ی تاریخ بشری است» (کمپیل، ۱۳۹۴: ۳۱۹). با این دیدگاه، قهرمان‌های نخستین، یعنی شاه‌مارها و مینوتورها، از گذشته‌ای می‌گویند که امپراطور نیرویی ویژه داشت که خالق جهان و حافظ آن بود؛ نیرویی بسیار بزرگ‌تر از نیروی فیزیکی بشر. در این دوران، کارهای بزرگی انجام شد و بنیان تمدن بشری پایه‌گذاری شد؛ اما زمانی فرا رسید که کارها انسانی شدند و دیگر فرانسائی و پیش‌بشری نبودند. کارهایی مانند کشف هنر، تکمیل ساختارهای فرهنگی و اقتصادی و... که دیگر به گاوماه و خرد مار با نمودارهای هشت‌گانه‌ی سرنوشت نیازی نداشت. در این زمان، چرخه‌ی کیهان‌شناسی، امپراطوری انسانی به بشر بخشید تا نسل الگوی شاه برای انسان‌ها باشد (همان، ۳۲۳). بنابراین، نخستین قهرمانان که بدن مار و سر گاو دارند، از همان آغاز، نیروی خودبه‌خود خلاق جهان طبیعی را داشته‌اند. از سویی دیگر، قهرمان انسانی باید «فرو آید» تا پیوند با جهان فرابشری را دوباره آشکار کند و این معنای سیر قهرمان است (همان، ۳۲۴).

گفتنی است، دگرریختی هیچ محدودیتی در نوع ندارد و می‌تواند شامل دگرگونی گیاهان، جانوران و حتی خدایان باشد. همچنین این دگرگونی می‌تواند به‌وسیله‌ی خود موجود یا نیروی خارجی، در شکل ظاهر یا سرشت هر موجود زنده‌ای، سطحی یا عمیق، خوب یا بد انجام گیرد (رک. Eliade, 1986: 225). از این رو، دگرریختی پدیده‌ای پرتکرار و کنش‌مند است و در اسطوره‌های بسیاری از کشورها نقشی اساسی دارد. در اسطوره‌های ایرانی با دامنه‌ی وسیعی از پیکرگردانی روبه‌رو هستیم. این گروه پرنقش را به صورت زیر می‌توان نام برد: پیکرگردانی خدایان، امشاسپندان و ایزدان؛

پیکرگردانی اهریمن و موجودات اهریمنی؛ پیکرگردانی انسان‌های فره‌مند؛ پیکرگردانی موجودات غیرانسانی و اشیا (جام جهان‌نما، فر و...) و دگرریختی موجودات ترکیبی (رک. رستگارفسایی، ۱۳۸۳: ۱۴۳-۴۷۱). در ادامه به بررسی اسطوره و شگرد دگرریختی آن در رمان مرد سبز شش‌هزارساله و برآیند بهره‌مندی آن می‌پردازیم.

#### ۴. تحلیل رمان

مرد سبز شش‌هزارساله دربردارنده‌ی رمز و رازهایی نمادین است که گشایش آن‌ها تنها با شناخت اسطوره‌ها و نکته‌سنجی آن، شدنی است. آفریننده‌ی اثر با خلق سنجیده‌ی شخصیتی چندهزارساله، در دنیای اسطوره‌ها گام نهاده و روایت‌هایی اسطوره‌ای را در دل رمانی امروزی جای داده است. همان‌طور که از عنوان رمان برمی‌آید، رمان درباره‌ی مردی سبز و شش‌هزارساله است؛ این ویژگی‌ها در همان آغاز، از او شخصیتی مرموز، ناشناخته، جاودان و اسطوره‌ای ساخته که با توجه به شناخت ما از یک انسان عادی، کل داستان را از مسیر واقعی خود دور کرده است. این شخصیت چند خویشت‌کاری اسطوره‌ای دارد که در زیر آمده است:

##### ۱.۴. مرد سبز شش‌هزارساله، انسان‌گیاه است (دگرریختی ترکیبی).

موجودات دگرریختی ترکیبی در مقایسه با موجودات تک‌شخصیتی یا معمولی، معانی پیچیده‌تر، وسیع‌تر و عمیق‌تری دارند و نمادهای رساتری را بیان می‌کنند. این نوع ترکیب تنها در ساختمان جسمی موجودات بروز نمی‌کند، بلکه موجوداتی آفریده می‌شوند که قادرند آزادانه به آسمان بروند، در زمین باشند، در زیر زمین یا در آب زندگی کنند و نمونه‌ی ترکیبی و نمادین موجودات خاکی، آبی و پرنده هستند. آنان که سخن می‌گویند، ترکیب انسان و حیوان‌اند و آن‌ها که سرها و دست‌ها و اعضای فراوانی پیدا می‌کنند و عمر طولانی و غیرمتعارف دارند، بیشتر به ترکیب گیاه، رود، باد، انسان و حیوان مربوطند. مردن، زنده‌شدن و گذر از آتش، بازتاب ترکیب انسان، کشت، برداشت، بازرویی و رویش دوباره‌ی گیاهان است؛ همچنین، از غیب‌شنیدن و در عالم



غیب‌دیدن، ترکیبی معنی‌دار از پیوند جهان مادی و معنوی است (رک. رستگارفسایی، ۱۳۸۳: ۴۴۲). باتوجه‌به اساطیر ایران، ضحاک (اژدهاکه)، اسب دو سر، بسترگوشان، دوالپا، زنان در شهر زنان، نسناس، سگساران، گرازی با سر آدمی، اغریث و... در این گروه قرار می‌گیرند (رک. فردوسی، ۱۳۹۰)

مرد سبز موجودی دگرریختی از نوع ترکیبی انسان‌گیاه است. نویسنده، نه تنها در عنوان، بلکه به روش‌های گوناگون بر این ویژگی او تأکید کرده است. ستاره‌خانم، در همان آغاز داستان، در معرفی مرد سبز به زنبق، می‌گوید: «اریاب، سبز بود... درست مثل نخودفرنگی‌ها» (کلهر، ۱۳۸۰: ۱۷). مرد سبز گاهی مانند انسان‌ها غذا می‌خورد؛ اما گاه صورت سبزش را به بالا می‌گرفت. دو دستش را رو به آفتاب می‌گرفت و این طرف و آن طرف می‌چرخاند و می‌خواست آفتاب به همه جای دستش بخورد (همان، ۵۹). «یک‌بار زنبق، اریاب را در حالتی دید که بی‌حرکت، سرش را به پایین انداخته و دستانش را تا مچ در خاک فرو برده بود» (همان، ۸۷)؛ «وقتی زنبق از او علت این کارش را جویا شد، پاسخ داد: «من مثل گیاهان غذایی را از زمین، از خاک و از خورشید به دست می‌آورم. با نور خورشید عمل فتوسنتز را انجام می‌دهم...» (همان، ۹۳).

در اساطیر ایران، بن‌مایه‌ی انسان‌گیاه به‌شیوه‌های گوناگون بازتاب یافته است؛ برای نمونه، در بندهشن آمده است: «به دین گوید که من مردمان را ده گونه فراز آفریدم: نخست آن کیومرث روشن و سپیدچشم است... چون کیومرث را بیماری برآمد، بر دست چپ افتاد. ...چون کیومرث به هنگام درگذشت تخمه بداد. ...چهل سال (آن تخمه) در زمین بود. با بسررسیدن چهل سال، ریباس تنی یک ستون، پانزده برگ، مهلی و مهیانه (از) زمین رستند. درست (بدان) گونه که ایشان را دست بر گوش باز ایستد، یکی بر دیگری پیوسته، هم بالا و هم‌دیسه بودند. میان ایشان فرّه برآمد. ...سپس هر دو گیاه از گیاه‌پیکری به مردم پیکری گشتند و آن فرّه به مینویی در ایشان شد که روان است. اکنون نیز (مردم) بمانند درختی فراز رسته است که بارش ده گونه مردم است. ...ایشان را سی روز خورش گیاهان بود» (فرنیغ‌دادگی، ۱۳۹۰: ۸۰ و ۸۱). بررسی این

اسطوره، اصل آفرینش گیاهی برای انسان را نشان می‌دهد؛ گیاهی که به صورت زوج است و فره‌مند.

کیومرث خود نیز سرشتی گیاهی دارد؛ پورداوود، بر آن است که «کیومرث» از دو بخش «گیه» یا «گیمه» و «مرتن» یا «مرته» یا «مرتنو» تشکیل شده است که بخش اول در زبان پهلوی به گیا و گیاه تبدیل شده، به معنی علف، گیاه و درخت کوچک و بخش دوم از ریشه‌ی «مر» اوستایی است؛ همان واژه‌ای که «مرتوم» به معنی مردم، از تخم‌هی انسان و انسان در پهلوی از آن مشتق شده است. بنابراین می‌توان گفت «گیه‌مرتن» اوستایی و «کیومرث» پهلوی به معنای «گیاه‌مردم» یا «مردم گیاه» و مهرگیاه است (رک. یشت‌ها، ۲/۱۳۷۷: ۴۱).

در گزیده‌های زاداسپر، سرشت گاو یکتاآفریده نیز گیاهی خوانده شده است: «همین که گاو یکتاآفریده بگذشت (بمرد)، از آن روی که سرشت گیاهی داشت، پنجاه‌وهفت گونه دانه [و] دوازده گونه گیاه درمان‌بخش از اندام [او] رویدند» (گزیده‌های زاداسپر، ۱۳۶۶: ۱۲ و ۱۳).

بهار، سیاوش را ایزدی نباتی می‌نامد و آیین‌های سیاوش را با آیین‌های ستایش ایزد نباتی بومی در پیوند می‌داند (رک. بهار، ۱۳۹۱: ۱۹۴). برخی پژوهشگران برآنند که زیباترین جلوه‌ی تبدیل انسان به درخت یا گیاه را در مفهوم تولد دوباره‌ی گیاهی در داستان رویدن درخت از خون سیاوش می‌توان دید (رک. رستگارفسایی، ۱۳۸۳: ۴۲۰؛ پورخالقی‌چترودی، ۱۳۸۱: ۴۸)؛ اما باید گفت در شاهنامه آشکارا از رویش گیاه از خون سیاوش سخنی نیست.

بنابر آنچه گفته شد در اسطوره‌های ایرانی، مشی و مشیانه (مهلای و مهلیانه)، کیومرث، گاو یکتاآفریده و سیاوش با مرد سبز همانندی فراوانی در گیاه‌تباری، فره‌مندی، جاودانگی، کهنگی و دیگر ویژگی‌ها مانند تغذیه و... دارند.

ویژگی انسان‌گیاه‌بودن و فره‌مندی مرد سبز به‌خوبی به ژرف‌ساخت رمان معنا بخشیده و تمامی سازه‌های آن را متأثر از خود کرده است؛ اما گاه نویسنده بر انسان‌گیاه‌بودن مرد سبز چنان تأکید کرده که با وجود تکرارهای فراوان، خود را ناگزیر دانسته در میانه‌ی داستان و بدون هیچ پیش‌زمینه‌ای از زبان ارباب سبز به زنبق بگوید:

«برای من هم بهار فصل خوبی است» (کلهر، ۱۳۸۰: ۸۷) و سپس تأکید کند: «زنبق دختر زیاد باهوشی نبود و گرنه از این یک جمله‌ی ارباب باید همه‌چیز را فهمیده باشد. حتی مدت‌ها قبل زنبق خودش باید از رنگ سبز ارباب، از غذانخوردنش و از اینکه فصل بهار، فصل دل‌خواهش بود پی می‌برد که او یک انسان‌گیاه است» (همان، ۹۳). این تکرار، گاه در جایی است که هیچ پیوندی با بیان این مطلب ندارد؛ برای نمونه، مرد سبز جایی که کارش با مندل پایان یافته و در حال وداع با اوست، بدون هیچ زمینه‌ای می‌گوید: «من نیز نتیجه‌ی آمیزش انسان و گیاه هستم» (همان، ۹۲).

#### ۲.۴. مرد سبز شش‌هزارساله انسان نوعی است (روح زمان).

رمان مرد سبز شش‌هزارساله سرگذشت انسان نوعی در زمان‌های مختلف تاریخ بشری و تکرار تجربه‌های تلخ و دردناک اوست؛ کلهر با توجه به مرگ و زایش‌های پی‌درپی، پیدایش علوم و آرزوی همیشگی بشر برای جاودانگی، انسان نوعی همه‌مکانی و همه‌زمانی را نگاشته که با حضور در همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها و «پشت سر نهادن کل تجربه‌ی بشری» همراه است (کاندی، ۱۳۷۸: ۲۷). مرد سبز خود را نتیجه‌ی «تکامل شش‌هزارساله» می‌داند و «با صدایی که انگار از عمق قرون بیرون می‌آید» (کلهر، ۱۳۸۰: ۷۳)، می‌گوید: «تاکنون بیش‌تر از دو میلیون بار طلوع و غروب خورشید را دیده‌ام. مسیر ذهنی شش‌هزارساله‌ای را طی کرده‌ام که هیچ انسانی با آن آشنا نیست و حتی تصورش را هم نمی‌تواند بکند... سرگذشتگی و فرار از دست جاسوسانی که سالیان دراز است در جست‌وجویم هستند تا راز طول عمرم را دریابند و نه فقط راز طول عمر، بلکه راز همه‌ی نقاط کوری که در تاریخ بشریت وجود دارد و هیچ‌کس آن را نمی‌داند. من با تاریخ همراه بوده‌ام. شش‌هزارسال تاریخ این دنیا را به روشنی در ذهن دارم» (کلهر، ۱۳۸۰: ۷۳). در این نمونه، مرد سبز، از همراهیش با تاریخ می‌گوید؛ تاریخی که هیچ انسان دیگری آن را نمی‌داند. او شش‌هزارسال تاریخ دنیا را با روشنی در ذهنش به همراه دارد. اشاره به «مسیر ذهنی» بیانگر سفر درونی او در طی زمان و روح گسترده‌ی اوست.

مرد سبز بیش از اینکه از نظر جسمی، شگفت باشد، از نظر روحی شگفت است؛ به طوری که شخصیت‌هایی که هر بار با مرد سبز روبه‌رو می‌شوند و از او الهام می‌گیرند، ناباوری خود را از وجود او بیان می‌کنند. شاید بتوان گفت مرد سبز، روح زمان است؛ وقتی زنبق با مرد سبز روبه‌رو می‌شود، راوی می‌گوید: «به‌راستی آیا خواب نمی‌دید. آیا وجود ارباب وهم و پندار نبود. آیا آن مرد سبز شش‌هزارساله واقعیت داشت» (همان، ۷۴)؛ مندل و گالیه هم پس از رفتن مرد سبز همین پرسش را می‌پرسند. او خود را موجودی دیگر با «دنیای متعالی درونی» می‌داند: «من موجود دیگری هستم که هیچ انسانی قدرت درک و شناسایی آن را ندارد. من برای اینکه با شما تماس برقرار کنم، مجبورم یک دنیای متعالی درونی را ترک کنم و به زمین خاکی قدم بگذارم. منظورم این است که برای اینکه با شما صحبت کنم، باید خودم را در یک چارچوب بسیار تنگ قرار دهم» (همان، ۷۴).

نویسنده، افزون بر اشاره‌های مستقیم پیش‌گفته، به‌طور غیر مستقیم نیز به نوعی بودن مرد سبز و کهن بودن او اشاره دارد؛ برای نمونه اشاره به «افکار دور و دراز» (همان، ۴۵)، داشتن چشمان عجیبی که از اعماق روزگار به آدم خیره می‌شود (همان، ۳۹) و ...

#### ۳.۴. مرد سبز شش‌هزارساله نیای فرهنگی قوم است (خرد جمعی بشر)

انسان تمدن‌ساز، نیای مقدس قوم است که مردمان ابتدایی، بسیاری از توانایی‌ها و دانش‌هایی را که زندگی خود را بدان وابسته می‌دیدند، به وجود او نسبت می‌دادند. آن‌ها اعتقاد داشتند که او این ویژگی‌ها را یا از خدایان یا مهار نیروهای طبیعت به دست آورده است و بدین وسیله، مهارت‌های تمدنی خود را که در طول دوران‌های دراز کسب کرده بودند، به‌علت نداشتن حافظه‌ی تاریخی، در چهره‌ی یک قهرمان فرهنگی فراقنی می‌کردند (Budín, 2004: 213-298). کارهای مهم شاهان تمدن‌ساز شاهنامه به یاری نیروی فر صورت می‌گرفته است؛ برای نمونه، جمشید یکی از شاهان فرمند و الگوهای انسان تمدن‌ساز است که ساختن ابزار جنگی، رشتن، بافتن، دوختن جامه، استخراج گوهرها و عطرها و ... را به آدمیان آموخت (رک. قائمی، ۱۳۹۰: ۱۲۵).

باتوجه به آنچه گفته شد، مرد سبز نیز انسان تمدن‌ساز نوع آدمی است؛ او نیز دانشی را که همه‌ی آدمیان نیازمندش هستند، در سینه نهفته دارد و با گذر زمان به آدمیان برگزیده، پیشکش می‌کند. او می‌گوید: «وظیفه‌ی من در طول عمر شش‌هزارساله‌ام این بوده است که به دانشمندان کمک کنم که چیزهایی را کشف یا اختراع کنند» (کلهر، ۱۳۸۰: ۱۱۷). فکر اولیه‌ی اختراع بسیاری از دانشمندانی چون گالیله در اختراع دوربین نجومی (همان، ۵۲-۵۴)، ژول ورن (همان، ۹۶)، ادوارد جنر در کشف واکسن آبله (همان، ۱۱۸)، پلاتین‌سازی، منجمی، مهار آب (همان، ۱۷۶) و... از مرد سبز شش‌هزارساله بوده است. او خود می‌گوید: «مسیر ذهنی شش‌هزارساله‌ای را طی کرده‌ام که هیچ انسانی با آن آشنا نیست و حتی تصورش را هم نمی‌تواند بکند» (همان، ۷۲).

همچنین، برخی از دودمان‌ها خود را به نوعی گیاه یا نبات نسبت می‌دهند و در نتیجه درخت یا بوته، نیای اساطیری آن قبیله به حساب می‌آید (رک. الیاده، ۱۳۷۲: ۲۸۶). در اسطوره‌ها برخی درختان با دانش‌افزایی پیوند دارند؛ در آیین هندی‌ها درخت خرد، درخت انجیر بزرگی بود که بودا در زیر آن می‌نشست و از آن بینش و روشنی می‌یافت که رهنمون او به آموزه‌هایش بود (رک. Phipot, 1897: 40).

بنابراین شاید بتوان گفت ویژگی نیای فرهنگی بودن برای مرد سبز نیز برآمده از بخش گیاهی و مقدس او است.

همان‌طور که گفته شد نیای فرهنگی قوم، این ویژگی‌ها را از خدایان یا مهار نیروهای طبیعت به دست آورده است (رک. بودین، ۲۰۰۳: ۲۱۳-۲۹۸). مرد سبز نیز نیرویی ایزدی دارد و می‌تواند نیروهای طبیعت را مهار کند؛ برای نمونه، او هر وقت بخواهد با یاری نیروی فکر و اندیشه، غول «هومبه‌به» را ظاهر یا ناپدید می‌کند (رک. کلهر، ۱۳۸۰: ۱۳۳). و وقتی زنبق از او می‌پرسد: «آن هیولا از کجا پیدایش شد؟» پاسخ می‌دهد: «از توی ذهن من» (همان، ۱۳۴). مرد سبز پس از اینکه مردم را می‌ترساند و آن‌ها را پراکنده می‌کند، غول را به درون خود می‌کشد و این جمله‌ی او پیوندش با طبیعت را نشان می‌دهد: «من غول را اندک‌اندک به درون خودم کشیدم. من و غول با

رشته‌های باریک و نامرئی به یکدیگر پیوسته بودیم. با همان رشته‌ی باریک او را به درون خود کشیدم» (همان، ۱۴۵).

گفتنی است مرد سبز، رسالت خود را گسترش دانشی می‌داند که پدر آسمانی‌اش به او ارزانی داشته است. او خرد جمعی بشر است که بار علمی چندین هزارساله را بر دوش می‌کشد و راهنمای آیندگان هم است: «او وظیفه داشت که رازهایش را برای همیشه پیش خودش نگه دارد و آرام‌آرام آن را به جامعه‌ی بشری عرضه کند. اگر یک‌باره مرد سبز همه‌ی دانسته‌هایش را در اختیار انسان‌ها می‌گذاشت، ...همه‌ی نظام انسانی به هم می‌خورد» (کلهر، ۱۳۸۰: ۱۳۲).

#### ۴.۴. مرد سبز شش هزارساله، جاودان است (اسطوره‌ی جاودانگی).

شاید بتوان گفت یکی از آرزوهای دیرپای آدمی، جاودانگی است. بسیاری از روایت‌های اسطوره‌ای ایران و جهان برای پاسخ‌گویی به «درد جاودانگی» شکل گرفته است. به‌طور کلی «هر موجودی در تلاش ادامه‌ی خویش است و این تلاش ذات محقق او است. در نتیجه روح، تمایل به ادامه‌ی بی‌نهایت خویش دارد و از دیرپایی و ماندگاری خویش آگاه است» (اونامونو، ۱۳۸۳: ۷۳). ما انسان‌ها، برای این، کل هستی را انسان‌وار و شخصیت‌یافته می‌سازیم تا خود را از چنگال نیستی رها کنیم (همان، ۱۹۳). نویسنده‌ی *مرد سبز شش هزارساله*، با شگرد دگرریختی، موجود ترکیبی انسان‌گیاه را آفریده که جاودان و نامیرا باشد. در باور اساطیری، درخت نماد کیهان زنده و جاندار است که پیوسته تجدید حیات دارد (رک. الیاده، ۱۳۷۲: ۲۶۱). در همه‌ی اسطوره‌ها، گیاه نقش جاودان‌سازی دارد: اسطوره‌ی کیومرث، گیلگمش و... این ویژگی، شاید بدین سبب است که در اساطیر ایران و جهان، گیاه خاصیتی درمان‌بخش و معجزه‌گر دارد که می‌تواند دیو بیماری را دور سازد؛ جوانی را بازگرداند و گاه بی‌مرگی و جاودانگی را سبب شود. در باور الیاده یکی از دلیل‌های اهمیت و تقدس گیاهان، پیوند رازآمیز انسان و گیاه است؛ زیرا، برخی از دودمان‌ها خود را به نوعی گیاه یا نبات نسبت می‌دهند و در نتیجه درخت یا بوته نیای اساطیری آن قبیله به حساب می‌آید (همان).

نویسنده به شیوه‌های گوناگون، بر جوان ماندن و جاودانگی تأکید کرده است. یکی از این روش‌ها قراردادن مرگ و زندگی در مقابل هم است. در سویی مرد سبز شش‌هزارساله است که نویسنده بارها بر جاودانگی‌اش تأکید کرده و در سویی، شخصیت‌هایی است که هرکدام در کودکی با مرگ عزیزانشان روبه‌رو هستند و یتیم شده‌اند؛ زنبق دوازده‌ساله به تازگی مادرش را از دست داده و پدرش هم سال‌ها فوت شده است. هنگامی که ستاره‌خانم با مرد سبز روبه‌رو می‌شود، مادرش را به تازگی از دست داده و دوازده‌ساله است؛ همین‌طور ایستر نیز دوازده‌ساله است و مادرش را از دست داده است. نویسنده بارها در فضا سازی‌هایی که برای بیان جاودانگی مرد سبز می‌کند، برای دیگر شخصیت‌ها، واژه‌ی «مردن» را به کار می‌برد؛ برای نمونه، وقتی ستاره‌خانم می‌گوید: «به راستی خودتانید ارباب، باور نمی‌کنم. گمان می‌کردم که...»، ارباب پاسخ می‌دهد: «که مرده‌ام!» (همان، ۲۷).

در بسیاری از اساطیر، سخن از گیاهان یا درختانی است که در بردارنده‌ی اکسیر زندگانی هستند و موجوداتی ترسناک و بزرگ از آن‌ها نگهداری می‌کنند. از سویی دیگر، باشندگانی که بیشتر هم اهریمنی هستند، در پی دستیابی به این گیاه اکسیری هستند تا جاویدان شوند. در برخی اساطیر، خدایان با خوردن برخی میوه‌ها و گیاهان همیشه جوان شده‌اند (رک. West, 2007: 159). در این رمان، مرد سبز، انسان‌گیاهی جاودان است. مردان آسمانی زمینه‌ی لازم برای رشد و ادامه‌ی زندگی را برایش فراهم کرده‌اند و همچنین، او هر زمانی که لازم بداند، غول دگرریختی ترسناک و اسطوره‌ای خومبه‌به را برای پاسداری از خود ظاهر می‌کند. از سویی دیگر، انسان‌ها دیرزمانی است که با گذاشتن جاسوس برای مرد سبز، در پی دستگیری او هستند تا به راز جاودانگی و دانش او دست یابند. آن‌ها نمی‌خواهند به مرد سبز آسیبی بزنند و بارها می‌گویند: «کسی با شما کاری ندارد. فقط چندتا آزمایش ساده. چندتایی هم سؤال. بعد برای همیشه در آرامش زندگی خواهید کرد» (کلهر، ۱۳۸۰: ۱۳۱). آن‌ها تأکید می‌کنند: «...می‌دانیم که همیشه سر بزنگاه خودتان را نجات داده‌اید، یک هیولا، یک حیوان درنده، ... معلوم

نیست ناگهان از کجا سر می‌رسد و بعد شما فرصت می‌کنید که فرار کنید» (همان، ۱۳۲).

نکته‌ی مهم در جاودانگی مرد سبز شش‌هزارساله این است که با آنکه جاودانگی همواره آرزوی آدمیان بوده است و کسان فراوانی در اسطوره‌ها پیوسته به دنبال جاودانگی بوده‌اند، این شخصیت از جاودانگی به ستوه آمده است و از این موضوع به خوبی یاد نمی‌کند؛ برای نمونه، «ارباب با خودش فکر می‌کرد از اینکه بچه‌ها جلوی چشمانش بزرگ و پیر می‌شوند اما او هنوز زنده باشد خسته شده است» (همان، ۷۷). او تأکید می‌کرد، «بعد از یک دوره‌ی زندگی، مرگ خوشبختی است. اما من از سن چهل‌سالگی پیر نشدم» (همان، ۱۷۶). او «از مرگ دیگران نه تنها ناراحت نمی‌شد، بلکه شاد می‌شد و به کسی که مرده بود غبطه می‌خورد» (همان، ۶۶). این ویژگی، مرگ را موهبتی الهی می‌داند؛ زیرا سرنوشت هر انسانی سرانجام مرگ است و نیمی از مرد سبز نیز از نوع آدمی است.

با وجودی‌که مرد سبز شش‌هزارساله، از جاودانگی خویش در عذاب است، بر ماندگاری نام از راه نویسندگی تأکید دارد. مرد سبز همواره به دنبال راهی است تا از سرنوشتش برای زنبق بگوید و او داستان زندگی‌اش را بنویسد. او حتی نام داستان زنبق را هم خودش انتخاب می‌کند: «خب زنبق من مهم‌ترین قسمت‌های زندگی‌ام را برای تعریف کردم. اگر دختر خیال‌پردازی باشی می‌توانی قصه‌ی خوبی بنویسی. حالا به من بگو اسم قصه‌ات را چه می‌گذاری؟... چطور است اسم قصه‌ات را بگذاری: مرد سبز شش‌هزارساله؟» (همان، ۱۷۹). یافتن نام ماندگار در حماسه‌ی گیلگمش نیز دیده می‌شود؛ گیلگمش به انکیدو که از رفتن به جنگل سدر، برای کشتن خومه‌به می‌ترسد، می‌گوید: «تو چرا از مرگ می‌هراسی؟ آیا بهتر نیست به جای اینکه بردبارانه به انتظار مرگ مقدر بنشینی، به کاری دست بزنی که نام جاودانه برای خود بیابی؟» (گیلگمش، ۱۳۸۳: ۴۳).

در اسطوره‌های ایران و جهان چندین شخصیت جاودان یافت می‌شود که از میان این جاودانان، شخصیت‌های خضر، هوم و گیلگمش از نظر رنگ، انسان‌گیاهی،



خردمندی و دانشوری، درمان‌بخشی، فره‌مندی، الهام‌بخشی ... و حضور شخصیت‌ها، مکان‌ها و مفاهیم اسطوره‌ای همانندی بیشتری با مرد سبز شش‌هزارساله دارند.

#### ۵.۴. مرد سبز شش‌هزارساله فره‌مند است (اسطوره‌ی فر).

«در ادبیات اوستایی و پهلوی، فره با برکت، اقبال و خواسته مربوط است و در واقع رسیدن به برکت، اقبال و خواسته وابسته به داشتن فره است» (بهار، ۱۳۹۱: ۱۵۶). اسطوره‌ی «فر» در پهلوی Xvarreh و در اوستا Xvarenah افزون‌بر اینکه سعادت و اقبالی است که هر فردی در صورت به‌جا آوردن خویش‌کاری خویش، به دست می‌آورد، نیروی کیهانی، ایزدی و هاله‌ای سوزان و درخشان است که پایگاه الهی قدرت را در باورهای کهن قوم ایرانی نشان می‌دهد (رک. مختاری، ۱۳۶۹: ۵-۱۹۱).

در اساطیر ایرانی، فر از آغاز آفرینش همزاد و همراه ایران بوده است؛ در زاداسپریم، پس از خلق مشی و مشیانه، نخستین زوج بشری، فره به میانشان آمد و آن‌ها را از گیاه‌پیکری به مردم‌پیکری درآورد (رک. گزیده‌های زاداسپریم، ۱۳۶۶: ۱۶). فر ایرانی، بخشنده‌ی خرد نیک‌آفریده، دارایی خوب‌آفریده، فرزندان کارآزموده، بهره‌دهنده‌ی ستیغ کوه‌ها تا ژرفای رودها و بخشنده‌ی توان رویش به گیاهان نودمیده‌ی سبز، از ستوربرخوردار، توانگر و شکست‌دهنده‌ی اهریمن و دیو خشک‌سالی و یخبندان است. این مفهوم فر، وجه ملی مفهوم فر است (رک. یشت‌ها، ۲/۱۳۷۷: ۳۱۵). در بندهشن، از چند نوع فر یاد شده است: «فر روشن هرمزدآفریده، فرکیانی هرمزدآفریده و فر آزادگان هرمزدآفریده و نیز آن فر ناگرفتنی هرمزدآفریده. فر کیانی آن است که با هوشنگ و جم و کاووس و دیگر شاهان آفریده شده است و پیوند کیان نیز از او رفت. فر آزادگان آن است که ایرانیان را است. فر ناگرفتنی آن است که آسرونان را است؛ زیرا همواره دانایی با ایشان است» (فرنبرغ‌دادگی، ۱۳۹۰: ۱۰۹).

در شاهنامه، «فر» نمودها و نشانه‌هایی دارد که موجب دگرگونی در کارکرد افراد و نجاتشان می‌شود؛ برای نمونه، کیکاووس نوش‌دارویی دارد که زخم‌ها و بیماران را شفا می‌دهد و حتی پیران را جوان می‌کند (رک. فردوسی، ۱۳۹۰: ج ۲/۱۹۱/۹۳۱).

مرد سبز شش‌هزارساله نیز فره‌مند است. نخست اینکه مرد سبز خردمند، توانگر، پیروز و جاودانه است؛ او خانه‌ای اشرافی و بزرگ دارد. دارای سکه‌هایی قدیمی و گران‌قیمت است؛ هرچاکه بخواهد، سفر می‌کند؛ او مردی است به اندازه‌ی تاریخ علم و آگاهی دارد؛ دستان درمان‌گری دارد که بیماری سرطان را درمان می‌کند؛ او همچنین چشمانی نورانی و در نتیجه فره‌مند دارد؛ «چشمان کوچک درخشان که زنبق هیچ‌گاه تاب نگرستن به آن را ندارد» (کلهر، ۱۳۸۰: ۹۲).

مرد سبز انسان‌گیا است. در اسطوره‌ها گیاهان فره‌مند هستند؛ گیاه به‌سبب اینکه شمار زیادی از فروهرها، ایزدان و آفریدگان ایزدی در آفرینشش نقش داشته‌اند و خود نیز در آفرینش آفریدگان ایزدی سهم دارد و به‌سبب نبرد با اهریمن و آفریدگانش، آفریده‌ای مقدس و فره‌مند است (رک. ارداویراف‌نامه، ۱۳۷۲: ۵۷). بنابر آنچه درباره‌ی مرد سبز آمد و همچنین همانندی او با شخصیت‌های اساطیری فره‌مندی چون تموز، کیومرث، مشی و مشیانه، گیلگمش، هوم و...، او نیز موجودی فره‌مند است.

##### ۵. نتیجه‌گیری

بررسی‌ها نشان داد رمان مرد سبز شش‌هزارساله دربردارنده‌ی رمز و رازهایی نمادین است که گشایش آن‌ها تنها به‌یاری آشنایی با اسطوره‌ها و بررسی موشکافانه‌ی آن، ممکن است.

در یک باهم‌نگری در این رمان، می‌توان گفت، کلهر شخصیت‌های رمانش را به‌گونه‌ای انتخاب کرده که همگی در پیوند با هم و در پیوند با فضا‌سازی و معنا‌سازی‌های نمادین رمان هستند. او با دگرریختی اسطوره، اسطوره‌شکنی و گاه بازآفرینی، زیرساخت و روساخت روایی اثرش را به تخیل امروزی نوجوان پیوند زده است.

اصلی‌ترین شخصیت رمان، یعنی «مرد سبز شش‌هزارساله»، دگرریختی از چند شخصیت اسطوره‌ای (کیومرث، مشی و مشیانه، گاو یکتا آفریده، پهلوانان فره‌مند، خضر، هوم، گیلگمش، ایشتر و تموز)، با خویش‌کاری‌های ویژه‌ی آن‌ها در فضا، زمان و مکانی اسطوره‌ای است. او فره‌مند است؛ نیای فرهنگی قوم و خرد جمعی بشر است و

سرگذشتش، سرگذشت انسان نوعی در زمان‌های مختلف تاریخ بشری و تکرار تجربه‌های تلخ و دردناک او است. او موجود دگرریختی انسان‌گیاه است که نامیرا بوده و شخصیتی ترکیبی از پدری آسمانی با نژاد گیاه و الهه‌ای انسانی و زمینی شده است که نهال مقدس جاودانه‌سازی که گیلگمش نتوانست آن را به دست آورد. مرد سبز نمونه‌ی انسان کامل است که ماندلای وجودیش به کمال رسیده است. برای همین است که با وجود شایستگی و فره‌مندی و... هم‌زمان غول خومبه‌به را نیز در درون خود دارد. او، تموز، خدای گیاهان است و درونش همان جنگل سدر است؛ بنابراین خومبه‌به، غول نگهبان جنگل سدر، نگهبان و یاورش است و او از نظر اسطوره‌ی باروری، شایستگی دیرزی بودن را دارد.

نکته‌ی مهم در جاودانگی مرد سبز شش‌هزارساله این است که برخلاف همه‌ی آدمیان که پیوسته به‌دنبال جاودانگی هستند، این شخصیت از جاودانگی به ستوه آمده است و از این موضوع به خوبی یاد نمی‌کند. او بر آن است که مرگ، پس از یک دوره‌ی زندگی، خوشبختی و موهبتی الهی است. در اسطوره‌ها، قهرمانی که در پی جاودانگی است، پس از تلاش‌های فراوان، مرگ را به‌عنوان یک سرنوشت حتمی می‌پذیرد؛ از این رو، می‌توان گفت سازوکار این رمان، با خلق شخصیتی که نیمی از آن انسان و میرا است و باین‌حال از جاودانگی به ستوه آمده، می‌تواند هنرمندانه، قلب ناآرام آدمیان را برای شور جاودانگی، آرام کند تا بپذیرند سرنوشت هر انسانی، حتی گیلگمش و اسکندر، سرانجام مرگ است. همچنین انسان‌ها باید بپذیرند که تنها می‌توانند با نامی نیک و سازنده، جاودان شوند؛ همان‌طور که گیلگمش نیز پیش‌ازآنکه به‌دنبال بی‌مرگی برود، به جاودانگی نام نیز توجه دارد. مرد سبز شش‌هزارساله نیز به‌دنبال یافتن نامی ماندگار از راه نویسندگی است و حتی نام داستان زنبق را هم خودش انتخاب می‌کند: «مرد سبز شش‌هزارساله».

گفتنی است نویسنده با شگردهایی بر جوان‌ماندن و جاودانگی تأکید کرده است. یکی از این روش‌ها قراردادن مرگ و زندگی در مقابل هم است؛ در یک سو، مرد سبز شش‌هزارساله که نویسنده بارها بر جاودانگی‌اش تأکید کرده و در سویی،

شخصیت‌هایی است که هرکدام در کودکی با مرگ عزیزانشان روبه‌رو هستند و یتیم شده‌اند.

دگرریختی دیگری که در این رمان دیده می‌شود، در شخصیت غول خومبه‌به است. در رمان مرد سبز شش‌هزارساله بر خلاف حماسه‌ی گیلگمش، غول خومبه‌به، یار و یاور مرد سبز است. مرد سبز هرزمان که احساس خطر می‌کند، به خومبه‌به می‌اندیشد، اندیشه‌اش جان می‌گیرد و سپس خومبه‌به پدیدار می‌شود. مردم از ترس او فرار می‌کنند و آن‌گاه مرد سبز، غول را به جایگاهش برمی‌گرداند. مرد سبز، با رشته‌ای باریک و نامرئی به غول پیوسته و با همان رشته‌ی باریک او را به درون خود می‌کشد؛ گویی درون مرد سبز، همان جنگل‌های سدر خدایان است.

دگرریختی دیگری که در رمان، متأثر از روایت، تعلیق و خلاقیت رمان‌نویسی روی داده است، شخصیت ایشتر است. ایشتر همانند اوتنایشتیم در گیلگمش برگزیده شده است، با این تفاوت که اوتنایشتیم خود جاودانه می‌شود و ایشتر که نماد باروری و زایش است، خود جاودان نمی‌شود ولی فرزندی جاودان (دیرزی) را به جهان هدیه می‌دهد. او نماد باروری و زنی پرتوان است و از راه زایش، جاودانگی خویش را رقم می‌زند.

کله‌ر برای آفرینش این رمان، به حماسه‌ی گیلگمش و در پیوند با آن، اسطوره‌ی تموز و ایشتر نظر داشته است که همگی برگرفته از اساطیر بین‌النهرین هستند. همان‌طور که در حماسه‌ی گیلگمش، جاودانگی با گیاه، برگزیده‌شدن، گاو ورزا (نماد باروری)، ایشتر، الهه‌ی باروری و کشاورزی، نقش کارساز زن در تمدن، غول رباینده‌ی سرسبزی، سفر برای جست‌وجوی زندگی و دانایی، انسان‌خدا بودن، فره‌مندی، و... پیوند خورده، سرنوشت جاودان مرد سبز نیز با این سازه‌ها گره خورده است.

### منابع

- ارداویراف‌نامه (ارداویرازنامه). (۱۳۷۲). حروف‌نویسی، آوانویسی، به ترجمه‌ی متن پهلوی، واژه‌نامه. به کوشش فیلیپ ژینیو. ترجمه‌ی ژاله آموزگار. تهران: شرکت انتشارات معین - انجمن ایران‌شناسی فرانسه.
- اسدی، سمانه. (۱۳۹۷). عنصر زبان در رمان نوجوان ایران (بررسی ده رمان برگزیده از

- ده نویسنده). پایان‌نامه دکتری دانشگاه شیراز.
- افسانه‌ی گیلگمش. (۱۳۸۳). به کوشش گئورگ بورکهارت. ترجمه‌ی داوود منشی‌زاده، تهران: اختران.
- الیاده، میرچا. (۱۳۷۲). رساله در تاریخ ادیان. ترجمه‌ی جلال ستاری، تهران: سروش.
- بهار، مهرداد. (۱۳۷۶). جستاری چند در فرهنگ مردم ایران. تهران: فکر روز.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۱). پژوهشی در اساطیر ایران. تهران: آگاه.
- اونامونو، میگل. د. (۱۳۸۳). درد جاودانگی. ترجمه‌ی بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران: سروش.
- پورخالقی‌چترودی، مهدخت. (۱۳۸۱). درخت شاهنامه. مشهد: آستان قدس رضوی.
- تجلی، کتیون. (۱۳۸۵). «نگاهی به درون‌مایه‌های داستانی و اساطیری پارسیان و من (کاخ اژدها)». شرق، ۱۳ شهریور، ص ۱۸.
- جعفری‌قنوتی، محمد. (۱۳۸۶). «اساطیر ایران در قالب رمان». روشنان، دفتر ششم، صص ۱۲۶-۱۳۵.
- دوستخواه، جلیل. (۱۳۸۷). «نسل جوان و فرهنگ و ادب کهن: رویکردی دیگرگونه». جهان کتاب، شماره‌ی ۲۲۷ و ۲۲۸، صص ۴۵ و ۴۶.
- رستگارفسای، منصور. (۱۳۸۳). پیکرگردانی در اساطیر. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- شیخ‌حسینی، زینب و آرزو پوریزدان‌پناه کرمانی. (۱۳۹۸). «مقایسه‌ی رمان سلحشوران پارله‌آن و هری‌پاتر بر اساس رویکردهای اسطوره‌ای». مطالعات ادبیات کودک، سال ۱۰، شماره‌ی ۱، صص ۵۷-۷۸.
- طارمی، فاطمه. (۱۳۹۱). اسطوره‌پردازی در ادبیات نوجوان (دهه هشتاد). پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد اسلامی ایران، واحد تهران مرکزی.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۹۰). شاهنامه. به کوشش جلال خالقی‌مطلق، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- فرنبغ‌دادگی. (۱۳۹۰). بندهشن. گزارنده: مهرداد بهار، تهران: توس.

- قائم، فرزاد. (۱۳۹۰). «تحلیل انسان‌شناختی اسطوره‌ی فر و کارکردهای آن در شاهنامه‌ی فردوسی و اساطیر ایران». *جستارهای ادبی*، شماره‌ی ۱۷۴، صص ۱۱۴-۱۴۸.
- کائدی، شهره. (۱۳۷۸). «کدام یک؟ علمی تخیلی یا اسطوره‌ای تخیلی؟». *کتاب ماه کودک و نوجوان*، خردادماه، صص ۲۶-۳۰.
- کلهر، فریبا. (۱۳۸۰). *مرد سبز شش هزارساله*. تهران: محراب.
- کمپیل، جوزف. (۱۳۹۴). *قهرمان هزارچهره*. برگردان: شادی خسروپناه، مشهد: گل آفتاب.
- گزیده‌های زاداسپرم. (۱۳۶۶). ترجمه‌ی محمدتقی راشد‌محصل، تهران: موسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- گورین، ویلفرد. ال و دیگران. (۱۳۷۰). *راهنمای رویکردهای نقد ادبی*. ترجمه‌ی زهرا میهن‌خواه، تهران: اطلاعات.
- مختاری، محمد. (۱۳۶۹). *اسطوره‌ی زال*. تهران: آگه.
- مصطفوی‌کاشانی، حسین. (۱۳۸۴). «سیری با سیمرخ در تاریخ ایران؛ نگاهی به کتاب پارسیان و من (راز کوه پرنده) از آرمان آرین». *گلستانه*، شماره‌ی ۷، صص ۸۷-۹۱.
- نیکویه، زینب. (۱۳۹۱). *کارکرد اسطوره در شعر کودک و نوجوان در دو دهه اخیر*. پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبایی.
- یشت‌ها. (۱۳۷۷). تفسیر و تألیف ابراهیم پورداوود، تهران: اساطیر.
- Budin, Stephanie Lynn. (2004). *The ancient Greek: new perspectives*. ABC-CLIO.
- Eliade, Mircea (1986). *The Encyclopedia of Religion*. Vol 15. Publisher: MacMillan & Co LTD. Pages: 937.
- Philpot. J.H (1897). *The Sacred Tree or The Tree in Religion and Myth*. Newyork: The Macmillan Company.
- West, M. L (2007). *Indo- European Poetry and Myth*. Oxford: Oxford University Prees.
- Garry, Jane and El- Shamy, Hasan (2005). *Archetyps and Motifs in Folklore and literature*. M.E.Sharp.